

خطا

ریچارد با تجربه عشق آشنا شده بود، اما بعد دوباره احساسات گذشته اش به سراغ او آمده بودند. وقتی برای اولین بار به من زنگ زد داشت برای شروع زندگی جدیدی راهی غرب می شد. حالا او در جستجوی راه حل ساده تری بود که دیگر به آن جا نرود. بعد از همه اینها او با صدای بلند فکر کرد: اگر کسی نباشد که خشم و درد مرا رها کند زندگی بسیار آسانتر می شود.

بسیاری از مردم راه حل را دور شدن جغرافیایی می دانند، اما این فقط یک راه حل موقتی است. ما در درمان به این شیوه کل واقعیت را با خودمان همراه می بریم در نتیجه موقعیتهای یکسانی را جذب می کنیم. فرار کردن فایده ای ندارد و راه حل مشکل نیست زیرا شخصی که فرار می کند واقعیت درد آور را همه جا همراه خود می برد. تنها راه حل دائمی و همیشگی فهمیدن و درمان ریشه ساختار واقعیتی است که درد را در ما به وجود آورده است زمانی که واقعیت خود را نشان می دهد باید با عشق با آن مواجه شد. من از تو می خواهم فضایی از عشق و محبت را همراه داشته باشی و با هم معنی گناه را دوباره بررسی کنیم ریچارد ببین چه ظاهر می شود و متوجه واقعیاتی که خود را نشان می دهند باش.

بسیاری از ما از گناه به عنوان واژه و مفهومی وحشتناک و ترسناک یاد می کنیم، مفهومی که به ما آموخته شده باید با وجود آن احساس گناه کنیم و نظر بدی نسبت به آن داریم. گناه از نظر لغوی به معنی پاسخ مثبت است. متأسفانه بسیاری از ما را افرادی که مفاهیم بهتری نمی دانند (یا می دانند اما انگیزه های نهانی دارند) خود را به این معنی قانع کرده اند. آنها خود را به عنوان گناهکارانی می شناسند که تمایل دارند توانایی تغییر را در خودشان از بین ببرند و شخص را در این عادت و حالتی بگذارند که گویی عمداً برای آنها آفریده شده ای.

ترجمه انگلیسی کلمه خطا در زبان آرامائیک، گناه است. آن یک واژه است که در تیراندازی استفاده می شود. زمانی که شما به هدف تیراندازی می کنید و مرکز هدف را از دست می دهید حساب نگهدار امتیازها فریاد می زند، خطا! این همان معنی خطا است. این به آن معنی است که به مرکز نزدی و خطا کردی و این مربوط به نشانه گیری و هدف تو می شود نه شخصیت و ماهیت تو.

اگر به عنوان یک موجود آفریننده قبول کنی که گناه جزئی از ماهیت و شخصیت توست به جای تغییر و اصلاح خودت، بیشتر گناه می کنی در اصطلاح کاربرد گناه به معنی انرژی نادرست بدن است، آن باعث می شود انرژی بدن تو از بهترین و بیشترین مقدار و حالت کاهش پیدا کند و در حقیقت تحلیل دهنده

انرژی بدن است. این به آن معنی نیست که شما شیطان هستید، لعنت شده اید و یا شما انسانهای پست و فرومایه ای هستید که باید در خاک دست و پا بزنید معنی ساده آن این است که هدفت را تغییر بده، هدف دیگری انتخاب کن تیرت را دقیق تر نشانه بگیر، کوتاه بگویم وقت آن رسیده که تو کار متفاوتی در زندگی انجام بدهی.

سیستم انرژی انسان بر اساس عشق آفریده شده است. زمانی که انرژی کمتری کمتر از آن مقداری که مناسب عملکرد سیستم بدنتان است وارد آن می کنید، آن را نابود می کنید و از شکل می اندازید. و این در زبان آرامائیک معنی کلمه گناه و خطا است. اگر می خواهید از خودتان محافظت کنید باید بازخوردهای دقیقی از خود به دست بیاورید و بدانید چه زمانی مرتکب خطا یا اشتباهی شده اید یا به عبارت دیگر قانون را شکسته اید! درگیر بودن در انرژیهای که حمایت کننده سیستم انرژی شما هستید زندگی کردن بر اساس و متناسب با قانون نامیده می شود.

آنهایی که می خواهند قدرت را برای خود نگه دارند می خواهند شما فکر کنید قانون همان مقررات وضع شده توسط مقامات هستند. هیچ انسان قانون گذاری وجود ندارد تمام اینها فریب است. قانون نتیجه نیروهای ازلی در طبیعت است، نه مقررات وضع شده توسط مقامات. مردم در تلاش برای حکومت کردن و کنترل کردن دیگران مقرراتی وضع می کنند، اما این مقررات، مصوبه ها و قوانین گذارها اشتباهاً قوانین نامیده می شوند.

میشل من نمی فهم با گناه باید چه کار کنم؟

- اگر تو بفهمی قانون نتیجه نیروهای معنوی است و کاملاً بی غرضانه عمل می کند و هیچ ربطی به هوا و هوس مردم ندارد باید به دقت توجه کنی که آنها چگونه عمل می کنند و براساس آن نیروها و در هارمونی با آنها باید زندگی کنی چرا که در این صورت آنها به خدمت تو در می آیند!

برای مثال، اگر ما از یک صخره 2000 فوتی بالا برویم، قانون جاذبه هیچ توجهی نمی کند که ما که هستیم. ما خواهی نخواهی بر خلاف قانون جاذبه عمل کرده ایم (نیروهای درونی و معنوی) و در نتیجه شکستن این قانون و تخطی، ما خودمان را به درد سر انداخته ایم.

قانون واقعی است که هیچ وقت شکسته نمی شود. افرادی که صدمه می بینند خود ما هستیم نه قانون غیر قابل تغییر و ثابت، و ما به خاطر تخطی از آن به خودمان لطمه می زنیم. مردم این مجازات کننده ترسناک را ساخته اند که ما را به خاطر گناههایمان مجازات می کند، و با چنین کاری ما با آفریننده عشق دشمنی می کنیم.

آن به افرادی خدمت می‌کند که می‌خواهند دیگران را با ترس کنترل کنند و آنها خالق و قانون را متحدان خود می‌دانند.

بنابراین آنهایی که می‌خواهند حکومت کنند موجودات بی‌اراده و ترسو می‌سازند که در ترس زندگی می‌کنند.

زندگی در ترس یکی از بزرگترین گناهان است، یکی از بدترین شکل‌های تخطی از قانون که وجود دارد. ریچارد گفت: میشل این طرز فکر مسائل را به گونه‌ای دیگر تغییر جهت می‌دهد.

-بله، این هم جالب است که می‌بینیم مفهوم زندگی آرام‌نیک اخیراً در فیزیک هم به اثبات رسیده است. اگر ما از آلبرت انیشتین در مورد دنیا بپرسیم، آن هم از نظر فیزیکی، او به ما می‌گوید هیچ دنیایی بصورت فیزیکی وجود ندارد. او به ما می‌گوید ماده یک انرژی است که به صورت جامد ظاهر می‌شود و خود را نشان می‌دهد.

درکتیبه‌های آرام‌نیک هم نهمی شده که براساس دنیای ظاهری قضاوت کنید. اگر ما فکر کنیم دنیا به صورت فیزیکی وجود دارد، آن را براساس ظاهرش سنجیده ایم و براساس ظاهر آن قضاوت کرده ایم نه براساس حقیقت آن چه که واقعا هست. امکان دارد که دنیا از انرژی ساخته شده باشد خالی از هر گونه جسم جامد و یا جسم شکل گرفته شده‌ای. با داشتن حتی یک ذره که همه جا به دنبال شکل ظاهری و فرم مواد هست؟ اگر همه چیز انرژی است. جسم ما و بدن ما نیز انرژی است. یادآوری می‌کنم که انرژی به 2 دسته تقسیم می‌شود، انرژی که باعث عملکرد بهتر بدن می‌شود، انرژی‌های مطابق با انرژی خلقت و نوع دوم آنهایی که بر سیستم بدن تحمیل می‌شوند و یا کار آن را مختل می‌کنند و باعث عملکرد ضعیف و ضعیف‌تر شدن بدن می‌شوند، انرژی‌های برخلاف قانون که همان گناه هستند.

ریچارد پوزخندی زد گفت: خوب پس گناه به من به عنوان یک شخص هیچ ارتباطی ندارد، آن فقط اطلاعاتی است به عنوان یک عکس العمل است اگر کسی که موافق با قانون جهان عمل می‌کند به من بگوید که تو مرتکب گناه شده‌ای، او به سادگی فقط مرا مطلع می‌کند که مرتکب اشتباهی شده‌ام.

- بله در زمان‌های مربوط به دوران آرام‌نیک اگر فردی متوجه پیچیدگی‌های تیم انرژی بدن نمی‌شد، آن فرد برای مشورت کردن پیش یک متخصص می‌رفت آن متخصص نقض قوانین انرژی سیستم انسان را گناه می‌نامید و به جای محکوم کردن بیماران خود از آنها دعوت می‌کرد که برای درمان دردهای خود اقدام کنند. تنها افراد ضعیف هستند که اشیایی قابل کنترل هستند.

- هنوز به نظر می‌رسد همان موضوع گناه است که قبلاً به آن اشاره کرده ایم، یا میشل تو آن را چه می‌نامی؟ واقعیت مربوط به گناه دوباره به ذهن من آمده است.

- ریچارد اگر بخواهیم به درستی از آن صحبت کنیم باید بگوییم ، گناه اختراع بشر است که براساس ترس عمل می کند و فرضاً برای تغییر رفتار انسانها تعریف شده ، آنها تنها باعث می شوند افراد رفتارهای خاصی را تکرار کنند. تنها یک ذهن پر از خشم و دشمنی آنها را می سازد در عمل آنها تنها باعث می شوند مردم به جای اینکه خود را از شر گناه نجات دهند مدام آنها را تکرار می کنند.

در نتیجه از یک ذهن پر از دشمنی و ترس همیشه باید انتظار چنان رفتارهایی را داشته باشیم حتی اگر افراد با ما بهترین نیتها به ما بگویند من فقط این کار (بدرفتاری لفظی یا جسمی با شما) را می کنم چون شما را دوست دارم شما دقیقاً الان می دانید من در چه موردی صحبت می کنم.

اندیشه کلیدی:

- گناه اختراع بشر بر اساس ترس است و ظاهراً به بهبود رفتار انسان و متوقف کردن افراد برای انجام یک سری کارها اختصاص داده شده . آن ساخته یک ذهن پر از خصومت و ترس است . در عمل باعث می شود افراد همیشه به جای ترک کردن آن رفتارها ، آنها را تکرار کنند.

توجه باشید گناه معمولاً بر عمل مقدم است آن یک انرژی احساسی است که باعث می شود این اشتباه همیشه پیش روی ذهن قرار داشته باشد. مردم همیشه دوست دارند رفتاری را انجام دهند که بیشترین انرژی را به آنها می دهد. گناه برنامه ریزی شده در حقیقت تکرار رفتارهایی است که به نظر می رسد باعث بروز گناه می شود.

- منظور تو این است گناه باعث بروز رفتار ما می شود نه اینکه رفتار ما باعث ایجاد گناه می شود. به نظر می رسد او با شنیدن این عقیده شوکه شده بود. آیا منظور تو این است گناه وسیله ای برای کنترل کردن مردم است.

- شاید . یک متخصص دروغی در تعلیمات قدیمی کشیش نامیده می شد . این افراد برای راهنمایی افرادی آمده بودند که ارتباط خود را از عشق و محبت جدا کرده بودند کسانی که خودشان ذهن خود را به دام دشمنی و خصومت انداخته اند. تشخیص دادن چنین افرادی بسیار آسان است حتی از کلمات و تن صدای آنها به خوبی می شد آنها را شناخت.

از کلمات و تن صحبت کردن آنها می توانید بفهمید آنها قصد انجام دادن چه کارهایی را دارند. این ذهن با منطقهای بسیار پیچیده ممکن است ذهن شما را به دام بیندازد. اما او هر چه به شما می گوید دروغ است. هر چیزی که عصبانیت همراه آن است یک دروغ است. هر چیزی، آیا گفته شگفت آور پال به خاطر می

آوري آگاه باش زمانی که تو کسی را به قضاوت می گذاری خودت به انجام آن رفتار عادت داشتی و آنها آشفتگها و مشکلات درونی خودشماست.

-میشل تو چطور با این همه اطمینان در این مورد صحبت می کنی؟

فهمیدن آن بسیار آسان است. دشمنی یا ترس درسیستم انسان نشان دهنده این است که ذهن از اطلاعات فاسد و خراب برای ساختن واقعیتهايش استفاده کرده. خشم و ترس نشان می دهند ذهن راه اشتباهی را در پیش گرفته، این ذهن اولین قانون را نقض کرده است. به همین سادگی شخصی که ترس و دشمنی خود را به دیگری نشان می دهد می خواهد وانمود کند دیگری مسئول محتویات ذهن اوست یا او را می خواهد کنترل کند. دلایل این روابط وابسته به یکدیگر به همین دلیل است، در این روابط آنها در ناخود آگاهی خود می خواهند دیگری را مسئول زندگی خود جلوه دهند. آنها از طرف مقابل خود می خواهند محتویات ذهنیات خود را تغییر دهند، این یک درخواست غیر معقولانه است.

در نتیجه احساس قطع رابطه و ناتوانی (با حضور ترس و دشمنی) این کشیشی که مسائل بهتری را درک نمی کند و بهتر از آنچه که می داند را نمیتواند درک کند، کسیکه ارتباط خود را با عشق قطع کرده، این عقیده را ترویج می دهد که امنیت و بقای او درگرو کنترل دیگران است. به دلیل چنین عقیده ای آنها با دروغها و حيله هاي مختلف کنترل افرادی که با آنها مشورت می کنند را به دست می آورند.

این ذهن که به دام عقاید خودش افتاده است به گناه در عوض متصل می شود و به جاي درمان یافتن راه اشتباه را انتخاب می کند و بر آن اساس رفتار می کند که این دیوانگی است (تجربه ای بدون همراهی عشق) و برای خدمت گرفتن دیگران به خود از آن استفاده می کند آن هم به صورت ناخودآگاه دیگران را به بندگی و بردگی می کشاند.

گناه ارتباط بین اشتباه و محکوم کردن خود به دلیل آن اشتباه در ذهن است و این خودش شما را درگیر یک انرژی گناه آلود یا غیر قانونی می کند. بی اثر کردن توانایی درمان یافتن افراد. کشیشان از این طریق برای کنترل کردن دیگران استفاده می کنند. آن کشیش برای اثبات خیر بودن وقانع کردن دیگران به نیت خیر خود متوسل به ساختن هزاران سفسطه بی پایه و اساس می شود. تمام استدلالهای او دروغهایی ساختگی و جعلی هستند.

-من شنیدم توجه گفتمی اما نفهمیدم که چگونه افرادی را که به دام عقاید خود افتاده اند را توصیف کردی.

اندیشه کلیدی:

گناه ارتباط بین اشتباه و محکوم کردن خود به آن دلیل آن اشتباه در ذهن است و این خودش شما را درگیر یک انرژی گناه آلود یا غیر قانونی می‌کند. بی اثر کردن توانایی درمان یافتن افراد، کشیشان از این طریق برای کنترل کردن دیگران استفاده می‌کنند.

شخصی که درگیر گناه شده (به خاطر بیاور آن تنها یک انرژی نادرست است) که باعث می‌شود شما در نتیجه آن انرژی منفی و اشتباهی و مواد شیمیایی تولید شده به آن دلیل از نظر جسمی و ذهنی ضعیف شوید. آن افراد دغل باز انرژی تضعیف کننده دیگری نیز با آهسته آهسته القاء کردن ترس، محکومیت و تهدید به آن شخص اعمال می‌کنند، آنها در حقیقت تمام انرژیهای گناه آلود درون خودشان را نیز به آن شخص منتقل می‌کنند. حالا آن فرد دغل باز و کشیش ضعیف، شخص ضعیفتر را به عنوان طعمه پیدا می‌کند و او را شکار می‌کند. در نتیجه قرنهای فعالیت این گونه افراد آنها در هر رشته‌ای و نه تنها مذهبی یک دام کامل و ساختگی (که کاملاً نادرست است) - با مکر و حیل و دروغ را به جای حقیقت جلوه می‌دهند) می‌سازند. این یک سیستم فریبنده بر اساس ترس، قربانی کردن، آزار رساندن، طعمه کردن، گناهکار کردن و محکوم کردن است، در تمام اینها آنها وانمود می‌کنند به دلیل خدا و عشق به او و عشق به حقیقت این اعمال را انجام می‌دهند. حضور ترس و دشمن شواهدی برای دروغ بودن این ادعای آنها است به اولین قانون یعنی عشق و تمام موارد تبعیت کننده دیگر در صورت لزوم تجاوز می‌کنند و آنها را نقض می‌کنند، تمام اینها فریب و حیل است.

اندیشه کلیدی:

حضور ترس و دشمنی شواهدی بر از دست رفتن انسانیت است.

ریچارد ناگهان از جا پرید و با هیجان گفت: اما میشل، بیشتر جامعه ما را این افراد تشکیل داده اند. - من هم بسیار خوب این مطلب را می‌دانم و از آن خبر دارم، به همین دلیل من باید این کارها را بکنم و چون آزادم. چنان دیوانگی در دنیال حکمفرما شده است که رهایی از آن بدون کمک واقعاً غیر ممکن است. در زبان قدیمی اشتباه تفهیم شده که هر ذهنی احتیاج به نجات داده شدن دارد، اما نه از طریق دنیای پر از گناه و اشتباه به آن معنی که امروز شاهد آن هستیم یا از جانب یک خدای خشمگین و ذهنهایی پر از ترس و دشمنی.

نجات داده شدن به معنی رهایی دادن از زندگی است که به وسیله دشمنی و ترس ما را از انسانیتمان جدا کرده است.

استادان واقعي در هر عصر و دروه اي به ما آموخته اند که چگونه بايد براي يافتن موجوديت خود دوباره به عشق متصل شويم و حتي توانايي بدن خودمان (از نظر فيزيولوژي) را براي توليد خشم و ترس در هر شرايطي از بين ببريم.

استاد زبان آرامنايك نيامده ما را در اين دنيا نجات دهد يا به ما بياموزد چگونه به جهنم نرويم. اين طرح ذهنهاي پر از ترس و دشمني است. او آمده به ما بياموزد چگونه به موجوديت واقعي خود بازگرديم، چگونه با آن زندگي کنيم، چگونه براساس عشق و محبت رفتار کنيم. هر فردي که از دشمني و ترس براي آموختن به ديگران استفاده مي کند تمام تعليماتش دروغ و حيله است.

راه حل او آسان بود. مثل يك بچه باش. اولين قانون رسيدن به چنين نتيجه اي چيست ؟ خالق خود را دوست داشته باش، همسايه ات را، (در زبان آرامنايك هر کسي که به او فکر مي کنی را دوست بدار) و خودت را . چقدر زيبا، چقدر ساده ، با عشق زندگي کن، و زنده باش. با دشمني و/ يا ترس زندگي کن آن وقت تو مرده ای بيش نيستی.

اندیشه کلیدی:

با عشق زندگي کن، و زنده باش. با دشمني و/ يا ترس زندگي کن آن وقت تو مرده ای بيش نيستی.

وسايلي که براي توليد نتيجه استفاده مي شوند، نتيجه اي توليد مي کنند که مثل ابزارهاست. تو بايد به تغيير ي تبديل شوی که خودت مي خواهی شاهد ديدن آن در دنيا باشی. ماهاتما گاندي.

تو نمي تواني با ذهني که مشکل را به وجود آورده است مشکل را حل کنی. آلبرت انيشتن

با تغيير ذهن و ذهنيات خود تغيير شکل بده. پال در.

تو بايد ببخشي (پاک کنی) از قلبت (به صورت ناخودآگاه)- بدیها و اشتباهاتی که در(ذهنت از برادرانت) طرح ريزي مي کنی.

هيچ کس را از عشق و محبت مستثني نکن (موجوديت خود را همه جا همراه ببر) در غير اين صورت تو یک جای تيره و تار را در ذهنت مخفي کرده ای.

مردگان، مردگان را در دیوانگیشان دفن می کنند. ذهنهای پر از دشمنی و ترس به عشق به عنوان راه حل نگاه می کنند و سعی می کنند تغییراتی در خودشان به وجود بیاورند، اما آنها حتی متوجه موضوع نمی شوند.

او به جای اینکه تو را در این تغییر همراهی و کمک کند سرزنش می کند، زیرا که خودش هم غلط رفتار می کند. گوشه‌هایی داشته باشی که نتوانند بشنوند، چشم‌هایی داشته باشی که نتوانند ببینند، این در صورتی است که کوری راهنمای کور دگر شود. آنها تنها باعث ایجاد تحریف می شوند. او حتی نمی تواند یک کلمه درست در مورد هستی و بازگشت به عشق بگوید. ذهن‌هایی که بر اساس دشمنی و ترس شکل گرفته اند غیر ممکن است بتوانند ذهن خود یا دیگری را به عشق متصل کنند. ترس ما را به خالقمان باز نمی گرداند، زیرا وسیله ای که برای تولید نتیجه ای استفاده می شود نتیجه ای نظیر آن ابزار را تولید می کند. بنابراین مطالعه و جمع آوری اطلاعات در مورد این پروسه هیچ کمکی نخواهد کرد؟ من فهمیدم هر کس شخصاً خودش باید روی بازگشت به عشق قبل از اینکه آنها حتی در مورد آن صحبت کنند اقدام کند. اطلاعات ذهنی که تولید کننده خشم و ترس است تماماً دیوانگی است. نصایح و اطلاعات او به دلیل سفسطه بودنشان درست به نظر می رسند. وای.

ریچارد به سطح دیگری از بینش رسیده بود و کاملاً هیجان زده شده بود.

بله مطلب جالب توجه این است که بدانی سفسطه بازها حداقل زمانی که زبان بازی و مغلظه را تدریس می کردند صادق هستند. اگر تو به کلمه دانشجوی سال دوم نگاه کنی متوجه می شوی معنی آن به سیستم تحصیلی و آموزشی بر می گردد و ریشه آن کلمه (سفسطه است). دانشجوی سال سوم و آخر در حال آموختن مراحل دیگر آموزش سفسطه هستند. به تاریخچه مدارس نگاه کن آن وقت متوجه خواهی شد دانشجوی سال سوم که تحت تعلیمات 3 ساله قرار گرفته یک دانشجوی سال سومی سفسطه گر شده و در سال چهارم او ارشد این رشته شده است.

تحصیل کردن به معنی وارد کردن اطلاعات نیست، آن به معنی بیرون کشیدن اطلاعات است. در هر سیستم تربیتی و آموزشی صحیح آنها به بیرون کشیدن و پی بردن به خداوند عشق افتخار می کنند، آیا انرژی یک نوزاد را به خاطر می آوری. آن را پرورش بده و آن گاه تو او را تربیت کرده ای.

اگر به فردی که ترس و عصبانیت جزئی از او شده کمی فشار بیاوری و او را در چنین موقعیتی قرار دهی، او مسلماً عصبانی خواهد شد، از شدت عصبانیت آب دهان خود را به بیرون پرتاب خواهد کرد و بعد دیگر هیچ کنترلی روی رفتار فیزیکی خود نخواهد داشت. تا حدی که نیاز به دستشویی رفتن پیدای کند. تمام

نصایحی که از یک ذهن پر از ترس و خشم سرچشمه می گیرند منجر به جنجال، ضربه روحی و جنگهای بیشتر می شوند. فقط کافی است نگاهی به آنچه در دنیای ما حکفرما است بیندازی.

اندیشه کلیدی:

تمام نصایحی که از یک ذهن پر از ترس و خشم سرچشمه می گیرند منجر به جنجال، ضربه روحی روانی و جنگهای بیشتر می شوند.

-میشل تمام اینهایی که گفتی تقریباً بیشتر از قدرت فهم من است.

-بسیار خوب یک راه حل هست. متخصص کسی که به کمال رسیده باشد(کسی که به عشق پی برده باشد و دیگران را هم در این راه حمایت کند) تنها او می تواند کشیشی باشد که خشم و ترس برای او هیچ معنی ندارند، تنها او می داند چگونه باید این موارد را درمان کند. چنین شخصی از گناه استفاده می کند تا به فرد نشان دهد چگونه باید او خود را ببخشد و خودش را از آن خطاها یا گناه ها رها کند، در این صورت آن فرد قدرتمند می شود و نه آن کشیش. ذهنهای ضعیفی که مورد توجه کشیشان که قبلاً حرفشان را زدیم قرار می گیرند دوست ندارند با حقیقت مواجه شوند.

یک کشیش ضعیف هم شفاهی هم احساسی شخصیت افرادی که برای حقیقت ایستادگی می کنند را از بین می برد و آنها را ترور شخصیتی می کند. آنها از کلماتی بدیعی که بار احساسی بالایی داشته و الفاظ کم ارزش کننده افراد مقابلشان برای گیج کردن آنها و درگیر بحث کردنشان استفاده می کنند. گاهی اوقات تاکتیکیشان قتل مخالفانشان است. حقیقت خود به اندازه کافی قوی هست که هیچ احتیاجی به آن تاکتیکیها نداشته باشد.

-در طول قرنها به نام خدا افرادی که ذهنهای پر از دشمنی و ترس دارند به میلیونها نفر بی احترامی لفظی کرده اند ، میلیونها انسان را به قتل رسانده اند. آن ذهنها ناظران را با استفاده از سفسطه متقاعد کرده اند تا به آنها بقبولانند آنچه که آنها انجام دادند لازم و صحیح بوده و در موارد دیگر با ترساندن یا دستکاری فریبکارانه کنترل افراد را به دست گرفته اند.

این فرد تنها به این دلیل که افراد ذهن خود را با ترس و خشم انباشته کرده اند می تواند آنها را به این اعمال متقاعد کند. از آن جا که آن افراد بسیار ضعیف هستند این افراد به بهترین نحو می توانند خشم و ترس را به آنها القاء کنند به طوریکه کنترل آنها را به دست بگیرند و برای خود متحدین زیادی جمع کنند. این کشیش یک بازیگر واقعی است – در هر رشته ای که بتواند در آن فعالیت می کند.

آنهایی که راه حل‌های درست را ارائه می‌دهند افراد مقدس نامیده می‌شوند. ذهن‌های پر از دشمنی و ترس کپی کم ارزش ذهن‌های این افراد مقدس هستند و این همان ریا است. درست‌تر است که بگوئیم شکل‌های سازنده انرژی که ریشه در کلمه کل دارد مقدس است و باعث ساختن و حمایت از سیستم بدن انسان می‌شود. انرژی‌های منفی هم انرژی‌های شیطانی هستند که در زبان آرامائیک شیطانی نامیده می‌شوند و آن یک اصطلاح دیگر تیراندازی است. خطا در واقع نشانه اشتباه در تیراندازی است و شیطان به معنی غیر صحیح است ذهن متخاصم و بی‌مناک همیشه اشتباه نشانه می‌گیرد زیرا که منبع اطلاعاتش معیوب است آن هیچ جواب درستی برای سوالات شما ندارد.

اندیشه کلیدی:

دشمنی و ترس هیچ جواب درستی ندارند.

زندگی شیطانی در آرامائیک زندگی است که یک نفر مدام درگیر انرژی‌های منفی است، بنابراین آنچه خدا در او آفریده است را آلوده می‌کند و شکل اولیه آن را از بین می‌برد، باعث ایجاد ناآرامی و بیماری و از بین رفتن خود می‌شود. در آرامائیک هیچ دستورالعملی وجود ندارد که از شخص شیطانی دور شوید این یک فکر کاملاً بر اساس مصلحت‌گرایی ساخته شده است. اگر شما با افرادی که درگیر این انرژی‌های منفی شده‌اند، نیروهای مخرب انسانی اعمال نادرست آنها به زودی برای شما عادی می‌شوند. اولین قدم برای ترغیب کردن دیگران به رفتار مشابهی و به نظر عادی رساندن آن رفتار است.

به نظر می‌رسد ریچارد آرام شده بود. وقتی که من یک بچه بودم آنها همیشه به دلیل گناهی که کرده بودم مرا تهدید به مرگ می‌کردند، پس آن قسمت انجیل چه می‌شود؟

دلایلی که تو در مورد گناه ارباب آور تهدید کننده سخن می‌گفتند همان فرافکنی و طرح ریزهای ذهن آنها بوده است. آنهایی که چنین تفسیرهایی را ترویج می‌دهند در ذهن‌های هراسناک خود گرفتار شده‌اند. ابرهای ترس ذهن‌ها و جسم‌های افرادی که درگیر آن می‌شوند را نابود می‌کنند. به همین دلیل در کتاب مقدس آرامائیک قانون اول عشق نامیده شده است. در فهم و ادراک آرامائیک قانون و پیامبرانش به عشق در ذهن متکی شده‌اند نه به ترس نه به خشم و دشمنی که ناخودآگاه باعث تولید خطا و اشتباه می‌شود و چنانچه عشق وجود نداشته باشد این شرایط مدام ادامه دارد و ذهن جستجوگر خطاها و اشتباهات خود را

مدام مرور می کند و هر کس که با آن روبرو می شود را آن گونه می بیند و از اطلاعات قدیمی خود در این موقعیتها استفاده می کند.

-تنها ذهنی که متصل به عشق باشد محتویات خود را با آن درمان کرده و می تواند یک دید درست معنوی واقعی در مورد زندگی داشته باشد، تنها ذهنی که توانایی فهمیدن این قانون و پیامبرانش را داشته باشد. تمام ذهنهایی که به دام دشمنی و ترس افتاده اند عقیده این کتاب های مقدس و هر چیز دیگری را تحریف کرده و دردهای قدیمی خود، ترسها، تنفرها و خشمهای خود را وارد این عقاید می کنند و به اینگونه آنها را تحریف می کنند.

این باعث ایجاد ذهن دیوانه و بیماری می شود که می تواند به مجازات کردن، شکنجه دادن و به قتل رساندن دیگران به نام خدا به عنوان یک عمل منطقی مقدس متقاعد شود و چنین اعمالی را به آسانی انجام دهد. متأسفانه چنین ذهنی اغلب در حال پیدا کردن راه هایی برای شکست دادن دیگر رهبران در جنگها و دیکته کردن خودش برای به دست آوردن رهبری است.

رهبرانی که از جنگ استفاده می کنند رهبر نیستند. قدرت و حقیقت هیچ احتیاجی به حمله به دیگران ندارند. آنهایی که چنین رفتاری می کنند افراد ضعیفی هستند که می خواهند با ماسک قدرت وارد شوند و کنترل دنیا را به دست گیرند.

-ریچارد قبلا من جایی گفته بودم اجرت گناه مرگ است، همین طور جایی مثال عملی آوردم که چگونه فهم و درک آرامائیک به طور کامل باعث از بین رفتن تهدید و ارباب می شود و شما می توانید به معنی آن گفته پی ببرید.

این عقیده فقط یک مفهوم مذهبی ندارد. این یک جمله ساده یک دکتر عمومی است که مراقب باشید درگیر چه نوع انرژیهایی می شوید.

زمانی که شما روی انرژیهایی که برای سلامتی شما ضرر دارند متمرکز می شوید موفقیت، وکل مواردی که زندگی شما را می سازند را تحت تاثیر قرار می دهید و شما به خطا می روید که البته در این مورد قبلا صحبت کردیم. با آوردن انرژیهایی منفی درون سیستم بدنمان آن سلامت خود را از دست خواهد داد و خواهد مرد. در نتیجه خودمان، خودمان را نابود کرده ایم.

در آرامائیک انرژیهای تنفر، ترس، خشم، عصبانیت، گناه، حسادت، محکوم کردن دیگران، سخن چینی، بدگویی کردن همگی انرژیهای منفی شناخته شده اند. اگر درگیر آنها شوی هدف خود را اشتباه گرفته ای؛ چرا که با حضور ساده آنها در بدن، بدن شما کارایی خود را از دست می دهد شما خود قانون را نقض کرده اید، قانون متحدالشکل بودن کل انرژی های بدن را و بالاخره فردی که درگیر آنها شده از

بین رفته و توسط آنها کشته می شود. اگر شما چنین انرژیهای را در ذهن خود قبول کرده اید مهم نیست چگونه حضور آنها را توجیح می کنید شما تنها کسی هستید که انرژی های مخرب را وارد بدن خود می کنید و سرچشمه این انرژیهای منفی شده اید و این بدن شما است که از مواد شیمیایی مخرب ویرانگر که توسط آن تولید شده از بین می رود. به همین دلیل کتابهای مقدس همه سعی می کنند این تعلیمات را به شما آموزش دهند.

اندیشه کلیدی:

منبعی که در آن منفی بودن ذخیره شده است همیشه صدمه بیشتری می بیند تا شیی که حامل این ماده منفی است.

من گفتم دنیا هنوز این موضوع را درک نکرده است. با این روشی که ترس در رسانه ها در کل دنیا ترویج داده می شود به نظر می رسد همه آن را پرستش می کنند 24 ساعت در روز- هفت روز هفته ما می توانیم به سیستم اطلاعاتی دسترسی پیدا کنیم که به ما جزئیات وحشتناکترین رفتارها با انسانها را اطلاع می دهند و از هر جایی در دنیا به ما مدام هشدار و اخطار می دهند که آنها مسیر حرکت و زندگی ما را مشخص می کنند. من معتقدم ترس در بسیاری از رسانه ها و بسیاری از کلیساها عملاً به مردم منتقل می شود تا مردم را همچنان گیج نگه دارند و آنها را با این مسائل مستغرق در اندیشه کنند تا بتوانند به راحتی بر مردم کنترل داشته باشند.

ریچارد حسابی غرق در فکر شده بود. این تقریباً مثل این است که من خودم را در زندان با زندگی کردن در چنین غفلتی زندانی کرده ام و به خودم اجازه داده ام آنها ترس، دشمنی و انحراف از واقعیت جعلی را به من تلقیق کنند.

به نظر می آید حالا من هوشیار شده ام و فهمیده ام که من هم یک تحریف کننده واقعیت بوده ام و عمداً از این تاکتیک برای القاء کردن ترس در مردمی که با آنها زندگی کرده ام استفاده کرده ام. حالا که به آن فکر می کنم می بینم تأثیر این احساسات در بدن من منجر کننده است. چه روش ناپسندی برای زندگی.

من حالا فهمیدم چرا فهمیدن این موضوعات بسیار مهم است و اینکه چرا برای همه مردم تشخیص دادن انرژیهای مثبت و منفی سودمند است. من تازه دارم می فهمم که ما مسئول چیدمان زندگیمان هستیم. به نظر می رسد ریچارد از فهمیدن این موضوعات بسیار خوشحال شده بود و حالا داشت از این موضوع لذت می برد.

ریچارد در زبان آرامائیک کسانی که فهمیده اند نه ترس را ترویج می دهند نه آن را پرستش می کنند. آن را رها کرده و از آن دوری می کنند، آن یک انرژی است که باید مورد بخشش قرار گیرد. تاکید روی سرزنش دیگران، بد رفتاری کردن و خرد کردن افراد با ترس به جای تشویق کردن افراد به عشق ورزیدن و بخشش ترس یک خطا است، یک گناه است. آن یک موج است که فردی که تعلیمات آرامائیک را نفهمیده است و تاثیر رفتار خاصی روی بدن او برایش معنی ندارد، خود را درگیر آن می کند. او واقعا نمی داند تمرکز روی انرژیهای منفی تا چه اندازه می تواند باعث بروز ناآرامی و بیماری در بدنش شود.

-ترس، خشم، تهدید، گناه، دستکاری کردن واقعیات، گیجی و دست و پاچه بودن، درهم شکستن، غرق در اندیشه بودن همه انرژیهای منفی هستند که ریشه تمام بیماریها شناخته می شوند. به دلیل وقفه زمانی که بین درگیر رفتارهای مخرب بودن و ناآرامی که خود ما عامل به وجود آورنده آن هستیم ارتباط علت و معلولی بین این دو از بین می رود. البته آسان است که علت بیماریهای خود را عوامل بیرونی مانند باکتری، ویروس و امثال اینها بدانیم و این عوامل را سرزنش کنیم و هر چه بیشتر از قبل افکار گذشته خود، و سرزنشهای گذشته خود را تصویر سازی کنیم و بعد شکل خارجی به آنها بدهیم. افراد بسیار زیادی هستند که این تئوری اشتباه را به نظر برای انگیزه های مالی که دارند حمایت می کنند، اما در آخر حتی لوئیز پاستور هم که تئوری میکروب را ارائه کرده استگفته خود را پس گرفته و گفته میکروب بی معنی است و عواملی وجودی خودمان عامل بوجود آورنده بیماریها هستند.

اندیشه کلیدی:

این انرژی ذهن توست که دلیل شرایط سلولهای بدن توست. نتیجه گیریهای لوئیز پاستور هم در مورد بیماری این بوده که: میکروب هیچ معنی ندارد و شرایط بدنی ما همه چیز است.

-البته من خودم هم چنین دلیلهایی برای بیماریهایم می آورم، من مبتلا به جدیدترین ویروس شده ام، در این مورد احتمالاً هیچ کاری از دست من بر نمی آید. ریچارد غرق در اندیشه بود گویی زبانش از حرکت متوقف شده بود. حس شوخ طبعی اش را هم به او بازگشته بود.

-جدا، من واقعاً تازه حالا دارم معنی حرفهای تو را می فهمم او این را گفت و دوباره به فکر فرو رفت تا راهی برای بیان کردن آنچه که فهمیده بود را پیدا کند. من حالا می فهمم گذشتگانی که تو از آنها صحبت کردی چرا به دلیل نداشتن دانش کافی زندگی خود را نابود کرده اند. ببین من درست قضیه را فهمیده ام یا

نه . من تنها کسی هستم که زمانی که خشم، ترس یا گناه را تجربه کرده ام آنجا بوده ام. من تنها چیزهایی را احساس می‌کنم که انرژی آنها در بدن من وجود دارد، و اگر آنها آنجا هستند آنها بارهایی روی سلولهای بدن من هستند ، بارهای سنگینی که روی کل سیستم بدن من سنگینی می‌کنند. ریچارد همینطور که اینها را به زبان می‌آورد دستها و صورتش را نیز از فرط تعجب تکان می‌داد.

مردی که کنار من نشسته بود حالا به نظر آرامتر و آسوده تر از کسی به نظر می‌آمد که چند ساعت قبل پیش من آمده بود. – او با هیجان گفت:

اینگونه که تو تعلیمات دینی را به من توضیح دادی- میشل- آنها را برای من ساده تر کردی- اکنون من آنها را بهتر فهمیده ام و عمل کردن به آنها برای من راحت تر شده است. به نظر می‌رسد فهمیدن آن برای زندگی کردن لازم است- من قبلا هیچگاه فکر نمی‌کردم معنویات ارکان و پایه های زندگی است. من معنویت و دین را به دلیل تلخیهایی که در دوران کودکی ام چشیدم همیشه رد می‌کردم.

به نظر می‌رسد من باید بار سنگین این تکذیب دین را تا ابد تحمل کنم. هیچ تعجبی نیست که هیچ انرژی برای من نمانده است و من کاملا از پا در آمده ام. سالها بدون این دانش که درد زیادی را حمل می‌کنم زندگی کرده ام و این مسئله را از خودم مخفی می‌کرده ام و به خودم هم انگ گناهکار بودن می‌زدم. به نظر می‌رسد حالا نوبت من رسیده است که واقعیات تحریف شده درون خودم ببخشم. صداقت و صمیمیت صدای ریچارد به من نشان داد که او تغییر ژرف و عمیقی کرده است که شاید مهمترین تغییر تمام زندگیش بوده است.

اندیشه کلیدی:

حقیقت همیشه اطمینان بخش و بی خطر است- نه گاهی اوقات، نه بیشتر اوقات، بلکه همیشه.

